

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

دلیل دیگری که اقامه شده است برای عدم تحقق فضولی در بیع معاطاتی و معاملات معاطاتی فرمایشی است که شیخ اعظم به عنوان ربما یُستدل نقل فرمودند. و آن این است که فرمودند آن مستدل که معاطات منوط به دو چیز است؛ یکی تراضی است و دو: قصد اباحه اگر بگوییم معاطات مفید اباحه است یا قصد تملیک اگر بگوییم معاطات مفید علیت است. پس بنابراین اگر بخواهد معاطات محقق بشود باید هم تراضی وجود داشته باشد و هم این که قصد کند آن بایع یا مشتری اباحه را و یا تملیک را «و هما من وظائف المالك و لا یُصور صدورهما من غیره» این دو تا که رضایت بخواهیم بدهیم که در این مال ما چکاره هستیم فضول چکاره هست که رضایت بده؟ مال خودش نیست مال دیگران است. پس نمی تواند او راضی باشد به این که این متاع ملک مشتری باشد یا اگر مشتری فضول است راضی باشد به این که این ثمن مال بایع باشد. بعد قصد اباحه یا قصد تملیک، این هم ممکن نیست صدور آن از این شخص. چرا؟ برای این که این شخص می داند هم شرعاً اگر متدین به شرع است و هم عقلاً می داند که اجنبی و کسی که سلطان بر یک مالی ندارد این نمی تواند کاری کند که ملک دیگری بشود یا مباح برای دیگری بشود برای این که می داند با اراده ای اجنبی اباحه در عالم تحقق پیدا نمی کند نه از منظر شرع و نه از منظر عقلاء. مثل این که آدم یک دیواری را که بتونی هست بخواهد فشار بدهد با دست خودش بگوید با این قصد دارم فشار می دهم که این دیوار برود عقب، این قصد اصلاً متمشی نمی شود شدنی نیست. آدم نسبت به کاری که می داند شدنی نیست که نمی تواند قصد بکند خب این شخص می داند که من نمی توانم مباح کنم برای دیگری، من نمی توانم این مال را تملیک به دیگری کنم چون من اجنبی هستم، سلطنت بر این کار ندارم. چه جور قصد می کنم که این مال، مال دیگری باشد یا مباح برای دیگری باشد. پس نه رضایت در مورد فضول متصور است و نه قصد اباحه یا تملیک متصور است. وقتی هیچ کدام متصور نبود خب معاطات هم که منوط به این است. پس بنابراین ...

بعد این خیلی تلخیص مخلی تقریباً در تنقیح شده این فرمایشی که نقل کردند بعد شیخ اعظم آن جا هم می‌فرمایند فلذاست که شهید ثانی رضوان الله علیه هم نسبت به مُکره و هم نسبت به فضول فرموده این‌ها اگر قصد می‌کنند قصد الفاظ می‌کنند نه قصد بیع، نه قصد اباحه، نه قصد تملیک. بلکه وقتی فضول می‌گوید بعثک یا مُکره می‌گوید بعثک همین لفظ را قصد می‌کند نه محتوا و مضمون را، چون محتوا و مضمون در اختیار او نیست. می‌داند شدنی نیست. فلذا ایشان فرموده لفظ را قصد می‌کند. بلکه لفظ در اختیار خودش هست. خب می‌تواند به بعث تلفظ بکند یا نکند. این بیانی است که بعضی به این استدلال کردند.

خب از این استدلال محقق خوئی دو تا جواب دادند. جواب اول این است که خب این اشکال اگر وارد باشد اصلاً بنیاد بیع فضولی را حتی بالقول از بین می‌برد. چون آن موقعی هم که فضول به لفظ می‌خواهد بگوید بعث چطور قصد تملیک از آن تمشّی پیدا می‌کند اگر اشکال این است که کسی که مالک نیست ولی امر آن مال نیست نه وکالت دارد نه ولایت دارد نه مالک است نه قیّم است نه وصی است می‌گوید قصد از آن تمشّی نمی‌شود ممکن نیست خب اگر این است پس کل بیع فضولی را باید گفت باطل است دیگر. چه به لفظ باشد و چه به معاطات باشد و حال این که فرقنا از اصل صحت بیع فضولی. حالا فقط می‌خواهیم ببینیم در معاطات یک ویژگی‌ای هست توی معاطات که جلوی صحت را بگیرد یا نه؟ و الا این جور امور که مشترک بین معاطات و غیر معاطات است اگر این مبنای اشکال باشد باید بگوییم این جا هم اشکال دارد. و ما فرقنا از جواب از این اشکالات در محل خودش در آن جا تصویر این که چه جور می‌شود تصویر کرد آن جا گفته شد. این جواب اول.

جواب دوم این است که حلّ مسئله هم این است که انشاء، یک امر خفیف المؤونه‌ای است. انشاء دارد می‌کند یعنی تملیک انشائی، نه تملکی واقعی. تملکی انشائی می‌کند تا بعد شرایط اگر شد این انشاء اثرش را بگذارد. و این ساخته است از هر کسی درباره‌ی هر چیزی برای هر کسی. می‌گوید بعث، حالا ما می‌پوشیم بعد می‌رویم با صاحب آن صحبت می‌کنیم اجازه کند. یا می‌خریم انشاء خرید می‌کنیم بعد می‌رویم با صاحب پول صحبت می‌کنیم تحصیل رضایت می‌کنیم. انشاء که امر خفیف المؤونه‌ای است قابل تحقق است.

پس بنابراین مرحوم شیخ اعظم هم قدس سره شبیه همین مطلب را فرمودند که انشاء می‌خواهد بکند. و انشاء خب یک وقت با لفظ و قول هست و یک وقت با فعل است. در جایی که بیع لفظی انجام می‌دهد می‌گوید بعث، اشتریت، خب با لفظ انشاء کرده. یک جا هم با فعل انشاء می‌کند این اقباض می‌کند اعطاء می‌کند و قصدش از این اقباض و اعطاء تحقق آن ...

بنابراین این استدلال، استدلال ضعیفی است که جواب آن هم روشن است.

بعد شیخ اعظم در ادامه می‌فرماید یک بیان دیگری را هم نقل می‌کند که محقق خوئی نقل نکردند از بیان ایشان افتاده. فرموده: «و مشروطهً أيضاً بالقبض و الاقباض من الطرفين أو من أحدهما مقارناً للامرین و لا اثر له إذا صدر من المالك الا إذا صدر من المالك أو بإذنه» اشکال اول این بود، آن بیان اول این بود که اصلاً تمشی قصد، قصد اباحه یا تملیک نمی‌شود. بیان دوم که می‌شود استدلال سوم این است که صحت معاطات مشروط است به قبض و اقباض از دو طرف. که با بیع متاع را اقباض کند در بیع بالقول لازم نیست اقباض کند فرش آن‌جا گذاشته می‌گوید بعثتک هذا الفرش. اما وقتی می‌خواهد به معاطات باشد باید فرش را بردارد بدهد دست مشتری، تا به این فعل قصد تملیک کند. مشتری هم باید پول را اقباض کند به بایع. و اگر به لفظ باشد نه، پول آن‌جاست می‌گوید اشتريت بهذا الثمن، بهذا النقد، این‌جوری می‌گوید اما اگر معاطات بخواهد باشد معاطات به فعل است او باید اقباض کند این هم باید اقباض کند.

پس تحقق معاطات مشروط به اقباض من الطرفين است. البته این در صورتی است که هر دو طرف بخواهند به معاطات انجام بدهند روشن است دیگر. اما اگر یک طرف بخواهد انجام بدهد آن طرف باید اقباض بکند. و بعد می‌فرمایند که «أو من أحدهما» در صورتی که هر دو معاطاتی نباشند. «مقارناً للامرین» باید قبض و اقباض بشود در حالی که این قبض و اقباض مقارن با آن رضایت و آن قصد تملیک یا قصد اباحه است. مقارناً لذلك. و این مطلب، این شرط، خب در باب معاطات که فضول می‌آید معاطاتاً انجام می‌دهد قبض و اقباض آن هست اما مقارناً لکذا نیست. پس بنابراین از این ناحیه هم اشکال می‌کنیم.

جوابی که شیخ اعظم این‌جا دادند و واضح هم هست جواب. این است که این‌که مقارن باید باشد در بیع لفظی هم شما می‌گویید یا نمی‌گویید؟ خب اگر توی بیع لفظی هم می‌گویید باید انشاء لفظی هم مقارن باشد پس باید بگویید کل باب فضولی اصلاً بی‌خود است. اصلاً معامله‌ی فضولی درست شدنی نیست. چون آن‌جا هم مقارن نیست. اگر آن‌جا نمی‌گویید خب این‌جا هم نباید بگویید. تحکّم است که ما فرق بگذاریم به اسم انشاء قولی و انشاء فعلی. فرقی بین این دو تا نیست. قول و فعل هر دو وسیله هستند برای انشاء معامله. و هر دو صلاحیت دارند چه لفظ و چه قول، برای این‌که انشاء بشود حالا اگر انشاء شد سایر شرایط هم تحقق پیدا کرد بالفعل صحت پیدا می‌کند، نکرد، فعلاً صحت تأهلیه دارد تا سایر شرایط درست بشود. بنابراین این بیان هم بیان تمامی نیست که دلیل سوم می‌شد.

دلیل چهارم:

س: .....

ج: نمی شود آن فعل نمی شود.

س: .....

ج: نه

س: ..... اخص از مدعاست گاهی .....

ج: اما قصد تملیک چی؟ دو تا می خواهیم دیگر، قصد تملیک هم باید این ها بکنند. آن که خبر ندارد و الا اجنبی نیست. اگر رضایت آن هم همراه باشد باز بنابر یک قولی اصلاً فضولی نیست.

س: .....

ج: حالا چرا آقای خوئی که فرمودند سه قول است الثالث التفصیل بین القول بالتملیک..... قول سوم است که ایشان نقل کردند.

خب دلیل بعد که می شود دلیل چهارم این است که فرمودند که دلیل صحت فضولی شامل مقام نمی شود. و به عبارۀ آخری ما برای صحت فضولی دلیل خاص لازم داریم و الا علی القاعده بیع فضولی باطل است. اگر می گوییم بیع فضولی صحیح است بخاطر این است که دلیل خاص است یعنی به «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، 275) «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (نساء، 29) «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، 1) و امثال ذلک ما نمی توانیم استدلال بکنیم برای صحت معاملات فضولی. دلیل ما بر صحت روایات خاصه ای است که قبلاً شاید شانزده هفده تا روایت بود که از آن ها بعضاً استفاده کردیم که شارع تعبّد فرموده علی خلاف القاعده فرموده بیع فضولی درست است. مثل روایت عروهی بارقی، صحیحہی محمد بن قیس و امثال این ها که قبلاً مفصل این ها بحث شد.

و آن روایات شامل مواردی که فضول بالمعاطات معامله می کند نمی شود. پس بنابراین باید گفت که بیع معاطاتی از ناحیهی فضول باطل. چرا؟ برای این که ادله ای که دلالت بر صحت می کند یا عمومات است یا آن روایات خاصه. عمومات که اصلاً استدلال به آن ها درست نیست نه برای لفظی و نه برای معاطاتی، آن ادله ی خاصه هم شامل موارد معاطات نمی شود. پس بنابراین از این جهت می گوییم پس قهراً این موارد داخل در اصالة الفساد باقی می ماند.

خب جوابی که از این ..... در این جاها که شیخ ندارند ولی محقق خوئی نقل می کنند که شیخ اعظم این جوری جواب دادند از این استدلال. فرمودند که نه آقا عمومات درست است به عمومات می شود تمسک کرد و این جا را هم می گیرد. خب این کلام از شیخ در این حد یعنی بله... یعنی روایت خاصه را قبول دارم که می گیرد ولی من دارم به شما جواب می دهم که آن حرف باطل است که می گویند خلاف قاعده است صحت فضولی، نه طبق

عمومات، طبق قاعده درست است. و توضیحات آن که قبلاً گذشت خب «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» خب آن جا توضیح داده شد بیان شد که شامل بیع فضولی و ... چون «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی أَحَلَّ اللَّهُ بَيْعَكُمْ، وقتی فضولی بیع کرد و مالک و اصیل اجازه کرد آن بیع می شود بیع المجیز، با اجازه انتساب به مجیز پیدا می کند. می شود بیع او. خدا هم که فرموده أَحَلَّ اللَّهُ بَيْعَكُمْ. پس و لو حدوثاً نمی گرفت ولی بقاءً با اجازه عنوان ببيعكم صادق می شود تحقق پیدا می کند مشمول آیه می شود. «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» یعنی تجارتکم عن تراض منكم، باز همین جور و بقیه. اوفوا بعقودکم، قبلاً عقد من نبود من مالک، حالا که اجازه کردم می شود عقد من.

بنابراین شیخ این جور جواب می دهند می گویند نه این حرف نادرست است که کسی بگوید صحت فضولی علی خلاف القاعدة هست و عمومات شامل نمی شود. آقای خوئی می فرمایند خب این جواب شیخ در حقیقت دلالت می کند بر این که ایشان قبول می فرماید که اگر عمومات نگیرد آن ادله ی خاصه نمی گیرد و حال این که اشکال ایشان این است که نه ادله ی خاصه هم می گیرد. حالا یا به اطلاق یا به ترک استفصال می گیرد.

عرض می کنیم به این که حالا ما تک تک روایات سابقه را بخواهیم بیاییم یکی یکی بحث بکنیم که آیا ترک استفصال در آن هست یا نیست اطلاق در آن هست یا نیست؟ خب این خیلی به درازا می کشد و این اباحت آن قبلاً گذشت. منتها یک روایت را از باب نمونه عرض می کنیم و آن همان صحیحی محمد بن قیس است. اولین روایت خاصه ای که آن جا به آن استدلال شد و معمولاً فقهاء اول به آن استدلال می کنند روایت عروه ی بارقی است که اتفاقاً شیخ هم در مکاسب فرموده که «و یؤیّده رواية عروة البارقي» به عنوان تأیید ذکر کرده و شاید شیخ که به عنوان تأیید ذکر فرموده از باب این باشد که سند آن را مثلاً مناقشه داشتند. روایت عروه ی بارقی این بود دیگر، اصل روایت عروه ی بارقی این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پولی دادند به عروه و فرمودند که برای ما یک گوسفندی بخر. عروه رفت یک گوسفندی خرید با پول پیامبر صلوات الله علیه و سلم، آن گوسفند را فروخت به دو برابر، بعد با آن پول رفت یک گوسفند دیگری خرید و بعد یک گوسفند و پول حضرت را آورد و گفت این گوسفند و این پول شما. یک کار جالبی انجام داد در ظاهر امر، که حضرت هم گوسفند گیرشان آمد و هم آن پولی که داده بودند برگشت به ایشان. خب به این روایت قد یستند و یستدل به این که حضرت وقتی آمد فرمودند که خب بارک الله فی صفقة یمینک. حضرت قبول کردند معامله را و نرسیدند که تو این معامله ای که انجام دادی، چون معامله ی فضولی بوده دیگر، معامله ی دوم و سوم او فضولی بوده. آن اولی که خرید خب وکیل حضرت بود که تو برو با این پول من یک گوسفند برای ما بخر. آن معامله ی اول که انجام داد معامله ی از باب وکالت بود فضولی نبود اما بعد گوسفند حضرت را رفت فروخت. مثلاً اگر یک تومان

## درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظله

تاریخ 1401/07/25

موضوع: بیع فضولی

فرض کنید به زمان ما، یک گوسفند را خرید، حضرت یک تومان به او داده بود رفت یک گوسفند یک تومانی خرید، خب این گوسفند شد مال حضرت. بعد دیگر وکالت نداشت حضرت نفرموده بود گوسفند من رو برو بفروش، آمد آن گوسفند را فروخت به دو تومان، بعد رفت از این دو تومان با یک تومان آن یک گوسفند خرید و یک تومان آن را نگه داشت. گوسفند را آورد به حضرت داد و گفت آقا این یک تومانی که شما داده بودید. خب معامله‌ی دوم او فضولی بود بعد با آن پول معامله‌ی دوم رفت یک گوسفندی خرید، آن را هم که حضرت به او نفرموده بود. پس همه‌ی این‌ها فضولی هست. حالا که حضرت قبول فرمودند نپرسیدند آیا شما به معاطات معامله کردید یا به لفظ معامله کردید چون حضرت نپرسیدند و مطلقاً قبول فرمودند و اجازه کردند این معاملات را، پس معلوم می‌شود که فرقی نیست. چه به لفظ معامله کرده باشد عروه یا به معاطات معامله کرده باشد عروه. این بیانی است که ممکن است که کسی برای روایت عروه‌ی بارقی بگوید.

شیخنا الاستاد قدس سره در ارشاد الطالب فرموده به این روایت ما نمی‌توانیم تمسک کنیم چرا؟ برای این‌که عروه می‌دانسته معامله‌ی دوم و سوم او فضولی هست. چون می‌دانسته حضرت که وکالت نداده نسبت به این‌ها. می‌دانسته فضولی هست. و لعل مسئله بلد بوده که اگر فضولی بخواهد با اجازه صحیح باشد باید به لفظ باشد نه به معاطات. فلذا احتمال دارد چون مسئله بلد بوده و می‌دانسته فضولی هست آمده با لفظ گفته. حضرت هم که بعد آمده گفته آقا پول؟؟؟ حضرت کار او را حمل بر صحت کردند. یعنی این یک معامله‌ی فضولی صحیحی را انجام داده. حضرت هم فرمودند خب بارک‌الله فی صفقة یمینک. پس این‌جا جای ترک استفسال نیست. چرا؟ برای این‌که اصالة الصحة در فعل افراد باعث می‌شود که ما بگوییم این کاری که کردی روی میزان بوده، صحیح بوده درست بوده. عروه بخواهد بیع فضولی‌اش درست باشد به این معنا بیع فضولی درستی باشد که با اجازه‌ی حضرت بعداً صحت فعلیه و حقیقه پیدا کند راه آن چه هست؟ لعل راه آن این بوده مسئله بلد بوده که باید به لفظ باشد نه به معاطات.

پس بنابراین به روایت عروه‌ی بارقی به این بیان نمی‌شود استدلال کرد علاوه بر مشکل سندی‌ای که ممکن است بگوییم روایت عروه‌ی بارقی دارد. که بحث آن مضی.

اما روایت صحیح‌ی قیس، به آن بعید نیست که بتوانیم استدلال بکنیم.

س: .....

ج: حکم چی را می‌دانسته؟

س: .....

## درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1401/07/25

موضوع: بیع فضولی

ج: همین، این احتمال را هم می‌دهیم دیگر، پس نمی‌دانیم. صحبت بر سر احتمال است. پس نمی‌توانیم بگوییم جای ترک استفصال است شاید واقعاً حکم شرعی این باشد که فضولی بالمعاطات درست نیست و قابل تصحیح نیست شاید حکم واقعی همین باشد دیگر.

س: .....

ج: بله فلذا شرایط دیگر بیع را هم حضرت سؤال نکردند.

س: .....

ج: چه ظهوری هست؟ اگر مسئله را بخواهیم بگوییم ...

س: .....

ج: رایج درست است اما اگر حکم شارع این باشد که اگر بخواهی معامله‌ی فضولی بکنی و درست بشود باید به لفظ باشد. درست است افراد برای مالک‌ها بخواهند معامله بکنند بله معاطات است اما اگر یک حکم شرعی هست که بخواهی با فضولی معامله کنی بعد اجازه‌ی مالک را بگیری تا صحت فعلیه پیدا کند این فقط راه آن این است که به لفظ باشد به فعل نمی‌شود. این منافاتی با این ندارد که رایج معاطات است. رایج معاطات است بین کی؟ بین مالک‌ها و اصیل‌ها. اما یک حکم شرعی هم ممکن است که وجود داشته باشد که در معاطات اگر بخواهد فضولی معاطات بشود این قابل تصحیح نیست عروه هم این را بلد بوده پس به لفظ شاید گفته. و چون حضرت فعل مسلم را حمل بر صحت کردند فلذاست این‌جا دیگر جای ترک استفصال نیست.

اما صحیح‌هی محمد بن قیس ...

س: .....

ج: چرا؟

س: .....

ج: چه اولویتی است یک حکم تعبدی است این‌جا ممکن است که بگوید معاطات مشروط به این است که با لفظ باشد.

س: .....

ج: نمی‌دانیم شاید این حرف‌ها و این استدلال‌ها و این‌ها درست باشد. چون فرض این است که ببینید طبق قاعده درست نمی‌کنیم می‌خواهیم روایت... خواستیم بگوییم طبق قاعده معامله‌ی فضولی باطل<sup>۱</sup>. می‌گوییم باید فقط

دلیل خاص داشته باشیم. دلیل خاص؛ عروه‌ی بارقی؟ می‌گوید نه عروه‌ی بارقی دلیل خوبی نمی‌تواند باشد. راست هم می‌فرماید. الان مطلب درستی هست.

س: .....

ج: نه چون این‌ها خیلی که محل ابتلاء آن جور نبوده.

خب اما صحیح‌ه‌ی محمد بن قیس: صحیح‌ه‌ی محمد بن قیس این است. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص فِي وَلِيدَةٍ بَاعَهَا ابْنُ سَيِّدِهَا وَ أَبُوهُ غَائِبٌ» خلاصه‌ی آن این بود روایت قبلاً بحث شده و بحث مفصلی دارد این روایت قیس. حاصل آن این است که یک شخصی یک کنیزی داشت. این شخص مسافرت رفته بود پسر این شخص آمد این کنیز بابای خودش را فروخت به یک مشتری. آن مشتری هم خب کنیز را خریده بود «فَاسْتَوْلَدَهَا» بچه‌دار شد از او. بابا آمد گفت کنیز من کو؟ گفت فروختم به فلانی، پسر تو فروخته به فلانی، فلانی هم ممکن است که یک سال، دو سال طول کشیده بود تا برگشته، مخصوصاً آن مسافرت‌های آن زمان‌ها. فلانی هم بچه‌دار شده. این‌ها آمدند خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پدر آمد خدمت امیرالمؤمنین که بله این بچه‌ی ما چنین کاری را کرده. حضرت فرمودند که «ثُمَّ جَاءَ سَيِّدُهَا الْأَوَّلُ فَخَاصَمَ سَيِّدَهَا الْآخَرَ» این سید اول که آن بابا باشد آمد با این سید دوم که مشتری باشد که این کنیز را خریده، جبر و دعوا که بابا من مسافرت بودم این بچه برداشته خودش این کار را کرده معامله‌ی فضولی انجام داده. «فَقَالَ وَلِيدَتِي بَاعَهَا ابْنِي بِغَيْرِ إِذْنِي فَقَالَ الْحَكَمُ أَنْ يَأْخُذَ وَلِيدَتَهُ وَ أَبْنَاهَا» حضرت فرمود کنیز و بچه‌ی او را اخذ کن، هر دو را اخذ کن و ببر پیش خودت. هم کنیز را و هم بچه را. خب این کار را کرد، آن مشتری، سید ثانی، گفت بابا بچه‌ی ماست آمد که این بچه‌ی من هست دیگر، حالا این کنیز تو بوده خب کنیز برای خودت، معامله باطل بوده خیلی خب، ولی این بچه که مال من هست. او هم می‌گفت که نه من تحویل نمی‌دهم. این آمد پیش امیرالمؤمنین علی علیه السلام حضرت یک راه‌حل به او نشان دادند. گفتند تو هم بچه‌ی او را اخذ کن. بعد می‌گوید بچه‌ی من را آزاد کن، بگو تا بچه‌ی من را آزاد نکنی، بچه‌ات را آزاد نمی‌کنم. بچه‌ی او را اخذ کن گروگان بگیر بچه‌اش را. و بگو تا بچه‌ی من را آزاد نکنی بچه‌ی تو را آزاد نمی‌کنم. خب بعد «فَقَالَ لَهُ خُذِ ابْنَهُ الَّذِي بَاعَكَ الْوَلِيدَةُ» آن پسری که این کار را کرده آمده فروخته این کنیز را، آن را بگیر. «حَتَّى يَنْقُذَ لَكَ الْبَيْعَ» تا این‌که این بابا مجبور بشود این بیع را تنفیذ بکند. در اثر این‌که می‌گوید بچه‌اش را تو گرفتی. «فَلَمَّا أَخَذَهُ قَالَ لَهُ أَبُوهُ أَرْسِلْ ابْنِي قَالَ لَا وَاللَّهِ لَا أَرْسِلُ إِلَيْكَ ابْنَكَ حَتَّى تُرْسِلَ ابْنِي فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ سَيِّدُ الْوَلِيدَةِ أَجَازَ بَيْعَ ابْنِهِ» خب در این روایت که حالا بحث‌های خیلی مفصل و زیادی دارد که چطور حضرت فرمود هر دو را بگیر و این‌ها. این آخرین راه‌حل



## درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1401/07/25

موضوع: بیع فضولی

مناسبی که آنجا بیان شد این است که حکم شرعی بحسب بعضی روایات این است که اگر کنیز کسی را آمدند به فضولی فروختند آن ولد کائن نماء این کنیز است. نماء مال، تابع مال است این مالک آن کنیز می تواند بگوید که این نماء آن است و این هم مال من هست. ولید اگر تو می خواهی پول آن را بردار بیاور، من می دهم به تو. و اینجا مجبور است یعنی شارع امر فرموده. به این آدم که این نماء اگر آن سید دوم پول آن را آورد و بهاء آن را پرداخت واجب هست که تو آن را به او بفروشی یا دست از آن برداری.

خب در اینجا صحبت بر سر این است که حضرت فرمود این کار را بکن تا بیع تو را انفاذ کند، «حتی ینفذ البیع لک» با این که اینجا معلوم نیست که آیا به معاطات فروخته، یا به بیع به صیغه بوده به لفظ فروخته. حضرت استنصال نکردند که برو تحقیق کن که چه جوری فروخته، یعنی آن پسر تو چه جوری فروخته. آیا به لفظ فروخته یا به معاطات فروخته. بلکه علی الاطلاق فرمودند که این کار را بکن تا تنفیذ بکند. پس معلوم می شود چه به معاطات فروخته باشد آن بچه ی فضول و چه به لفظ فروخته باشد آن بچه ی فضول، این صلاحیت برای انفاذ از طرف مالک آن پدرش باشد دارد. و آن اشکالی که در عروه ی بارقی کردیم اینجا نمی آید. چرا؟ چون در اینجا آن جناب مشتری که علم به فضولیت نداشته که آن را مالک اصیل می دانسته. نمی دانسته این مال بابای او هست و دارد همین جوری می فروشد.

پس بنابراین آن علم به فضولیت نداشته ...

س: .....

ج: آن هم که نمی خواسته برود از بابای خودش اجازه بگیرد که به این عنوان این کار را کرده باشد.

س: .....

ج: نمی دانیم. نه.

س: .....

ج: نه لااقل از ناحیه ی مشتری این چنینی هست دیگر.

س: .....

ج: نه چون برای مشتری می گویند حتی ینفذ لک. این مشتری آیا به لفظ گفته اشتریت؟ یا به همین که پول را داده انشاء اشتراء کرده؟ ما از ناحیه ی مشتری نمی دانیم چه جوری هست دیگر.

پس از ناحیه ی مشتری قهراً دو احتمال است و لو از ناحیه ی بایع بگوییم حتماً با صیغه انجام داده. اما از ناحیه ی مشتری محتمل الامرین هست دیگر.

## درس خارج فقه حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1401/07/25

موضوع: بیع فضولی

س: .....

ج: نه عروہی بارقی این جوری نیست. عروہی بارقی از ناحیہی کی هست؟ عروہی بارقی از ناحیہی بایع بوده و مشتری بوده در یک معامله بایع بوده و در یک معامله مشتری بوده. آن جا چون مسئلہ بلد بوده آن جا می فرماید کہ احتمال می دهیم کہ شاید مسئلہ بلد بوده بہ لفظ گفته. آن جا چون می دانستہ فضولی هست موضوع را بلد بوده کہ من فضول هستم الان. می دانستہ کہ فضول است. و شاید طبق آن مسئلہ عمل کردہ. اما این جا مشتری کہ اصلاً نمی دانستہ آن بایع فضول است کہ. چون نمی دانستہ بایع فضول است پس لعلّ خودش محتمل است کہ معامله را آن جوری انجام دادہ باشد یعنی بہ لفظ انجام دادہ باشد و ممکن است کہ معامله را بہ فعل انجام دادہ باشد. علی کلا التقديرین، با احتمال هر دو امام فرمودند کہ اشکالی ندارد. حضرت استاد قدس سرہ می فرمایند ما بہ روایت عروہی بارقی نمی توانیم تمسک کنیم بہ آن اشکال کہ گفتیم. اما بہ روایت صحیحہی قیس می توانیم استدلال کنیم و بگوییم بہ ترک استفصال در روایت قیس می گوییم شامل موردی ہم کہ بہ معاطات معامله انجام شدہ است از ناحیہی مشتری می توانیم بگوییم با اجازہی مالک اصیل معامله تمام است و درست است.

این فرمایش استاد است. حالا تا بعد.

و صلی اللہ علی محمد و آل محمد.

پایان.